

فلسفه انسان شناسی از نگاه حکمت برتر

یحیی کبیر¹

چکیده

انسان محور جهان است و بدون تفسیر صحیح و منطقی از او، هرگونه تفسیری نسبت به هستی مبهم و ناکارآمد خواهد بود. از این روی انسان شناسان و جامعه شناسان و فلاسفه اگزیتاسیالیست سعی وافری پیرامون انسان و شناخت ابعاد وجودی وی مبذول نموده‌اند و علم انسان شناسی² را رکن ورود به هستی شناسی جامع قلمداد کرده‌اند و پیرامون آن قلم زده‌اند تا جایی که گویی مدخل ورود به علوم بشری و غیربشری همین علم است. البته انسان شناسی برای دیگر شاخه‌های علوم انسانی همچون مدیریت نیز مبنایی به دست می‌دهد که در نحوه شناخت ما از ارکان سازمان مؤثر است. بنابراین نوشتار در پیش رو از جهت روشن شدن مباحث انسان شناسی و ابعادش از دیدگاه علوم و ادیان و فلسفه و عرفان مورد توجه قرار گرفته است و تلاش در روشن شدن ابعاد درونی و بیرونی انسان در حد میسر، شده است.

واژگان کلیدی

انسان، فطرت، هستی، حکمت، عرفان، مدیریت، سازمان.

1. استادیار فلسفه پردیس قم دانشگاه تهران.

مقدمه

سقراط می‌گوید علما و متفکران باید بدانند که نباید در آسمان دنبال حقیقت بگردند که حقیقت در زمین و در وجود بیکران انسان است و چنین نپندارند که این موجود کاملاً شناخته شده است و از همه سو مورد تحقیق قرار گرفته و همه مشکلات وجود او بررسی و حل شده است بلکه بدانند این موجود به اندازه‌ای پیچیدگی و معماهای حل نشده در وجود خود دارد که در مقایسه با معضلات و مسائل عالم خارج اگر بیش تر نباشد کم تر هم نیست. (کاپلستون، 1368، ص 163) و افلاطون می‌گوید که خودت را بشناس. نظیر این سخن در قرآن و سنت و فرهنگ اسلامی فراوان است، مثلاً:

نزد انسان آن پری که مضمّر است	آدمی صد بار خود پنهان تر است
مرد را صد سال عمّ و خال او	یک سر مویی ندانند حال او
صد هزاران فصل داند از علوم	جان خود را می‌ندانند آن ظلوم
داند آن خاصیت هر جوهری	در بیان جوهر خود چون خری

(مولوی، 1360، 305/3)

و یا:

دوانک فیک و لا تشعر	و دوانک منک و لاتبصر ¹
آنزعم انک جرم صغیر	و فیک انطوی العالم الاکبر ²

قال المعصوم

رحم الله امریء عرف قدره و لم يتعدّ طوره و علم من این و فی الی این³؟

ای نسخه نامۀ الهی که توئی	وی آینه جمال شاهی که توئی
بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست	از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی
گر به صورت عالم اصغر توئی	هم به معنی عالم اکبر توئی

(رازی، 1366، ص)

1. درد تو در توست ولی تو آن را درک نمی‌کنی و دوائی تو هم از توست ولی بصیرت نداری.

2. آیا گمان می‌کنی تو فقط همین جسم کوچکی در حالی که در تو عالم اکبری وجود دارد.

3. خدا رحمت کند انسانی را که قدر خود را بداند و از حدود خود تجاوز نکند و بداند که از کجا، در کجا و به سوی کجاست.

(13)

البته می‌توان گفت دو هزار و پانصد سال پیش انسان خود را همان اندازه می‌شناخته که هر بخش دیگری از جهان پیرامون خویش را، ولی امروزه خود او تنها چیزی است که کم‌تر از همه چیز می‌شناسد. طبیعیات راه درازی را در رشد خویش پیموده است ولی به هیچ وجه نمی‌توان گفت که انسان در شناخت خویش و آنچه به رفتار و اخلاق وی مربوط است پیشرفتی مهم کرده باشد بلکه باید گفت پس رفت مهمی کرده است! ما در تکنولوژی گام‌های بزرگی در ضبط عوالم طبیعی و زیست‌شناختی برداشته‌ایم اما در امور مربوط به حکومت صحیح و تعلیم و تربیت اصیل، فلسفه‌های الهی انسانی، و اخلاق و دین، چندان بهبود نیافته‌ایم. خلاصه اینکه: عالم و آگاه شده‌ایم، دانش یافته‌ایم ولی در فضیلت و بینش انسان شناختی درجا زده‌ایم. به قول مولوی:

ای دل نفسی به دوست همدم نشوی در خلوت کوی یار محرم نشوی
مفتی و فقیه و صوفی و دانشمند این جمله شدی و لیک آدم نشدی

تعریف و تقسیم‌بندی‌های انسان شناسی

انسان شناسی علمی است که به بررسی انسان، بینش‌ها، گرایش‌ها، و حرکات و رفتار او در سه بُعد طول و عرض و عمق یا به صورت حجمی یعنی اعتقادی، دینی و فرهنگی، فلسفی و عرفانی و اجتماعی و تاریخی و بیولوژیکی و... می‌پردازد.

عمدتاً تمایل بر این است که در انسان‌شناسی، به دو قسم عمده یعنی انسان‌شناسی فیزیکی و انسان‌شناسی فرهنگی بپردازند، مباحث ویژه‌ای در علوم و فلسفه و ادیان پیرامون انسان‌شناسی پیدا شده است که در اینجا به چند مبحث به اختصار اشاره می‌شود:

1- انسان‌سنجی¹: که شیوه اندازه‌گیری علمی و تطبیقی قسمت‌های داخل و خارج استخوان‌های کاسه سر یا جمجمه و دیگر ساختارهای بدن آدمی است و در روان‌شناسی تجربی از آن استفاده می‌کنند.

1 . Anthropometry

2- انسان مداری¹: و آن نظریه‌ای است که بنا بر آن مقام انسان چنان والاست که مرکز و مدار معنوی عوالم می‌باشد. حدیث قدسی: یابن آدم خلقت الکل لاجلک و خلقتک لاجلی (فتوحات مکیه، ج 3، ص 163).

این نظریه را اکثر علماء و عرفاء و حکماء الهی قائلند، البته آگزیستانسیالیست‌هایی مثل هایدگر و یاسپرس و سارتر هم سعی دارند که انسان مدار باشند. انسان شناسی برای این فیلسوفان و علماء مطلق و فهم کامل او بسیار مشکل است.

3- علم پیدایش انسان²: که از حدوث و ریشه و تبار انسان سخن می‌گوید. البته بحث از ظهور انسان و اینکه تکامل او چند مرحله داشته باشد، بحثی طولانی است که در این مقاله به آن نمی‌پردازیم.

4- حکمة الانسان³: که می‌توان آن را نوعی از حکمت باطنی یا علم شناسایی نفس انسان ترجمه کرد. اساس این نظریه مبتنی بر ترکیب اندیشه‌های دینی و فلسفی و عرفانی است، چهره اصلی این نظریه خداگونه کردن انسان است و خداگونه شدن او و ربط او را با عبودیت حق درست کردن.

5- انسان علم الاجتماعی⁴: که در آن از پدیدارهای اجتماعی مربوط به انسان بحث می‌شود.

تقسیم‌های دیگری پیرامون مباحث علمی انسان شناسی شکل گرفته که عبارتند از:

- 1- انسان شناسی دینی⁵
- 2- انسان شناسی عرفانی⁶
- 3- انسان شناسی فلسفی⁷
- 4- انسان شناسی فیزیکی⁸
- 5- انسان شناسی فرهنگی⁹

1 . Anthropocentrism
 2 . Anthropogernsis
 3 . Anthroposophy
 4 . Anthropociology
 5 . Religious Anthropology
 6 . Mystical Anthropology
 7 . Philosophical Anthropology
 8 . Physical Anthropology
 9 . (Ethnologie) Cultural Anthropology

6- انسان شناسی اجتماعی¹7- انسان شناسی تاریخی²

اهمیت شناخت انسان به جایی رسید که در قرون اخیر در جهان مکتبی به نام اومانیزم³ یا مذهب انسانیت (انسان مداری) پیدا شده است. هیچ فلسفه و مکتبی نیست الا اینکه انسان یکی از مهم ترین مدارهای بحث آن مکتب، فلسفه و دین می باشد. در یونان پورتاگوراس سوفسطای انسان را معیار همه اشیا می دانست و سپس سقراط خودشناسی را اساس تمامی معارف می دانست و پس از آن در قرون وسطی اکثر فیلسوفان دینی و علما، شناخت انسان را محور تمامی علوم می دانستند و به طور کلی همه ادیان آسمانی و فلسفه های انسانی به این امر توجه کردند. و اگر قائل شویم که عمیق ترین علمی که در قرآن مطرح شده است انسان شناسی و مردم شناسی است گزارف نگفته ایم. و نفس اینکه انسان و ناس مخاطب خداوند سبحان می باشند خود بهترین دلیل بر این مدعا است؛ و در نهایت اگر به تلازم بین انسان شناسی و خداشناسی توجه کنیم این قضیه بیش تر برای ما آشکار می شود زیرا هر چه بیش تر انسان شناخته شود همان قدر خداوند سبحان شناخته می شود و بالعکس.

با توجه به مطالب فوق حال به شناخت موجودیت او از دیدگاه های متفاوت و در رابطه با ابعاد مختلف آن می پردازیم:

1) هستی انسان: الانسان هل هو؟

حاجی سبزواری در منطق منظومه می گوید:

أَسُّ الْمَطَالِبِ ثَلَاثَةٌ عِلْمٌ مَطْلَبٌ هَلٌّ، مَطْلَبٌ مَا، مَطْلَبٌ لِمَ

پایه و بنیان و اساس مطالب در هر علم و معرفتی سه چیز است:

1. اصل وجودی و هستی آن شیء، 2. چیستی و ماهیت آن شیء، 3. چرایی آن شیء

در عالم هستی.

1 . Social Anthropology
2 . Historycal Anthropology
3 . Humanism

لذا شاید در ابتدای امر، این اشکال به ذهن بیاید که آیا وجود و هویت انسان و واقعیت او چیزی است که مورد سؤال قرار بگیرد؟ و آیا این مسئله در انسان شناسی جزء این علم می‌باشد؟

جواب این است که اصل بحث از هستی انسان و اینکه او وجود دارد بحثی منطقی و درست است زیرا مربوط به هل بسیطه می‌باشد که منطقاً بر چیستی انسان مقدم است لذا چنین بحثی در عین منطقی بودن فلسفی هم خواهد بود.

قرآن مجید انسان را به عنوان یک موضوع قابل شناخت مطرح کرده است و در رابطه با هستی نفس انسانی مطالبی را طرح نموده و از ویژگی‌های مثبت و منفی او سخن به میان آورده است و وجود انسان را از نظر هستی و واقعیت تردید ناپذیر می‌داند و از نظر نحوه هستی. او را تفسیر می‌کند. البته باید توجه کرد که وقتی می‌گوییم انسان موجود است همه از این قضیه یک چیز را نمی‌فهمند و مکاتب مختلف بحث‌های مختلف پیرامون این جمله دارند. برخی معتقدند که انسان همانند هر پدیده طبیعی از حقیقت و وجود و واقعیت برخوردار می‌باشد. و برخی معتقدند این جمله مجازی است و حقیقت مستقل برای انسان نیست.

نظریه فلاسفه اصالت وجودی و اصالت ماهوی و متکلمین در این زمینه مختلف است. اصالت ماهوی‌ها معتقدند آنچه که حقیقت دارد از برای موجودات حدود و ماهیت آنهاست نه وجود آنها و در خارج انسان و حیوان و نبات و جماد به عنوان ماهیات وجود و تحقق دارند. با این دید، وجود و تحقق انسان به عنوان یک موجود مستقل که حدودش او را اصیل کرده است در خارج مطرح می‌باشد و باید از چیستی او بحث کرد نه از هستی او، چون هستی اعتباری است. اما فلاسفه و متکلمین اصالت وجودی معتقدند که هستی انسان در خارج اصیل است و همچنانکه حیوان و نبات وجود خارجی با آثار مخصوص خود را دارند، انسان هم بدین گونه است. البته این نظریه فلاسفه مشاء و متکلمین است که مابین موجودات تباین قائلند و وحدت وجودی و تشکیکی نیستند. مثل شیخ الرئیس و ارسطو و خواجه نصیر و فارابی و... چنین طرز فکری با فلسفه‌های انسانی معاصر از قبیل اومانیزم و اگزیستانسیالیسم، هم سازگار است، زیرا اومانیزم‌ها چه الهی و چه مادی، در این نظر با هم شریکند که انسان به عنوان موجودی اصیل و مستقل، از

عینیت و واقعیت برخوردار است و همچنین این طرز فکر با گرایشات کلامی اعم از اشاعره و معتزله هم سازگار است، زیرا هر دو نحله، موجودیت انسان را امری واقعی و حقیقی می‌دانند منتهی یکی این موجود را بازیچهٔ مشیت الهی و دیگری آن را به خود وانهاده شده و رها می‌داند.

نظریهٔ عرفا در این باب متوقف بر هستی شناسی عرفانی است، یعنی برای اینکه بدانیم عرفا نسبت به موجودیت انسان چه نظری دارند باید تفکر آن‌ها را نسبت به عالم و هستی و جهان مدنظر قرار دهیم، اگر چه به لحاظی، تمامی عرفان، انسان شناسی است، زیرا در تلقی عرفا انسان «عالم کبیر» بلکه عالم اکبر است و هیچ چیزی از او بیرون نمی‌باشد! از نظریهٔ هستی شناسی عرفا به وحدت وجود تعبیر می‌شود که در بدو امر سه تفسیر می‌یابد:

الف : وحدت وجود و کثرت موجود

ب : وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت (وحدت تشکیکی وجود)

ج : وحدت وجود و وحدت موجود (وحدت وجود و تشکیک در مظاهر وجود)

استاد مطهری در کتاب «تماشاگاه راز» این سه تفسیر را شرح داده‌اند و ما همان بیان ایشان را با توضیحات و اضافاتی نقل می‌کنیم:

الف : وحدت وجود یعنی اینکه وجود منحصر به وجود حق است، اما به این معنی که هر موجودی غیر از خدا و از جمله انسان، هر چه باشد و از عظمت و قدرت و اراده، هر چه داشته باشد باز سرانجام یک موجود محدودی است ذات حق است که وجودی مطلق و لایتناهاست، کمال لایتناهاست، عظمت لایتناهاست.

ب : وحدت وجود نه به این معنی است که وجود منحصر به ذات حق است بلکه معنایش این است که همهٔ موجودات موجودند به حقیقتی که آن حقیقت، حقیقت وجود است، ولی حقیقت وجود مراتبی دارد که یک مرتبهٔ آن واجب است و یک مرتبهٔ آن ممکن، یک مرتبه غنی و یک مرتبه فقیر. لذا وجود حقیقت واحد تشکیکی و ذو مراتب است. این تفسیر است که حکمت متعالیه از هستی دارد.

ج: وحدت وجود با تفسیری خاص مربوط به عرفای الهی، و آن این است که وجود از جمیع جهات واحد است: «الوجود هو الله»¹ بسیط و عاری از هر قیدی است، هیچ کثرتی در او نیست نه طولی و نه عرضی. البته مظاهر دارد و تشکیک در مظاهر و عالی‌ترین مظهر او انسان کامل است. همه هستی بود و نمود اوست نموده‌ها و مظاهر هستند که مختلفند. پس با این تردید، انسان در عین اینکه مطرح است جلوه اوست و مستقلاً قابل بررسی نیست. مولوی می‌گوید:

ما همه شیران ولی شیر علم	حمله مان از باد باشد دم به دم
حمله مان پیدا و ناپیداست باد	جان فدای آنکه ناپیداست باد
یاد ما و بود ما از داد توست	هستی ما جمله از ایجاد توست
لذت هستی نمودی نیست را	عاشق خود کرده بودی نیست را

باید توجه داشت که آیات قرآنی این شق سوم را تأیید می‌کند البته با شق دوم هم تناسب دارد: «کل شیء هالک الا وجهه»². و یا در روایات: «کان الله و لم یکن معه شیء و الآن کما کان»³. یا در دعای عرفه مطرح است که حضرت حسین (ع) می‌فرماید: «ایکون لغيرک من الظهور ما لیس لك حتی یکون هو المظهر لك»⁴. پس انسان ربط مخفی با باری تعالی دارد و استقلال کامل از آن حق است و در رابطه با او انسان بهره‌ای از هستی و حیات و علم و قدرت و اراده پیدا می‌کند.

2. چیستی انسان: الانسان ماهو؟

بحث ما در اینجا در مورد ذات، ماهیت، چیستی و حدّ وجودی موجودی به نام انسان است. می‌خواهیم ببینیم که آن موجودی که در بحث قبل از هستی و واقعیتش بحث کردیم چیست و کیست؟ به چه چیز معرفی می‌شود و تعریفش چیست؟ آیا ماهیت انسانی از قبیل

1. وجود فقط خداست.

1. همه چیز از بین می‌رود به جز وجه الهی

2. خدا بود و در عرض او چیزی نبود و هم اکنون هم همچنان است

3. آیا برای غیر تو ظهوری است تا اینکه آن بخواهد اظهار کننده تو باشد.

عقل و اندیشه است و منِ انسانی، منی عاقل و اندیشمند است؟ آیا جوهره انسانی از قبیل میل و عشق است و خودِ انسانی، خودی مایل و عاشق است؟ و بالاخره اینکه چه چیز انسان را محدود می‌کند و تقرر می‌بخشد و تعیین می‌دهد؟ هر مکتب و مرامی مطابق جهان بینی و برهان و ذوقش این موجود را تعریف کرده است.

الف: فلسفه‌های انسانی معاصر و تعریف انسان

از آنجایی که انسان یک شدن، یک جریان و یک پروسه متصور می‌شود از ذات و ماهیت ثابت و کلی و عام برخوردار نیست تا قابل تعریف باشد، دائماً تحت تأثیر تغییر شرایط بیرونی و محیطی، ذات و ماهیت عوض می‌کند زیرا ذات آن عین وابستگی به محیط و عین اضافه به امور بیرون ذات است، محیط و خارج که عوض می‌شود، این رابطه‌ها عوض می‌شود و در نتیجه ذات انسان هم تغییر می‌یابد.

عوامل محیطی و خارجی که انسان به آن‌ها اضافه دارد، وابسته به آن‌هاست و یا از آن‌ها متأثر و منفعل می‌شود یا نسبت و نژاد است (راسیم و فاشیسم) و یا جامعه است و گروه‌های اجتماعی (سوسیولوژیسم)، یا شرایط طبیعی و جغرافیایی است (ناتورالیسم)، یا تاریخ است (هیستوریسم)، یا فرهنگ و آداب و رسوم است (کولتورالیسم) و یا ابزار تولید است و شرایط اقتصادی (اکنومیسم). و لهذا از نظر این فلاسفه چون انسان یک پدیده سیال است هیچگاه نمی‌بندد و به اصطلاح موضوعی نمی‌شود، حد نمی‌پذیرد. کاپلستون در تقریر نظر هایدگر می‌گوید: «نخستین چیزی که باید به خاطر بسپاریم این است که انسان موجودی در جهان است، حال این انسان بالفعل یا عملاً در جهان است، بدین معنی که در ارتباط با اشیاء و اشخاص دیگر قرار دارد و این نکته به اندازه کافی روشن است» (کاپلستون، 1368، ص 221).

ولی هایدگر صرفاً نمی‌خواهد بگوید که انسان خود را به عنوان یک واقعیت در ارتباط با اشیاء و اشخاص دیگر می‌یابد، مقصود او این است که انسان به عنوان موجودی وجود دارد که ضرورتاً از پیش با دیگران آمیزش یافته و سر و کار پیدا کرده است. فرد به کشف خود به عنوان یک فرد موضوع تنها از طریق بود در جهان و به عنوان موجودی در

ارتباط با اشخاص دیگر پی می‌برد، همبستگی اجتماعی، «بودن با»¹ نیز سازنده وضع وجودی من به عنوان یک موجود انسانی است، بودن در جهان به معنی «بودن با» است با این حساب چگونه می‌شود موجودی را که هنوز نمی‌دانیم چه قالبی می‌گیرد و چه حدی را می‌پذیرد تعریف کنیم؟

هایدگر همین را می‌گوید که انسان موجود است ولی وجود انسانی واقعاً تعریف نشدنی است برای اینکه او وجود بالقوه یا کمون هستی² است، انسان پیوسته در کار پیشرفت دادن خویش است، به عبارت دیگر خود را به آینده می‌کشاند و تعالی می‌بخشد. (کاپلستون، 1368، ص 229).

«لاندمان درباره یاسپرس گفته است: یاسپرس از مخالفین انسان شناسی متداول است زیرا اعتقاد به تحرک و تداوم انسان دارد و اضافه می‌کند که تشکیل و بنای هرگونه تعریفی از انسان محال است چون در همان لحظه‌ای که انسان شناس دست اندرکار تعریف سازی است، انسان یعنی موضوع تحقیق و تعریف او تغییر کرده است» (صدر نبوی، 1365، ص 58). وی متحیر است که چگونه می‌توان برای عنصری که سراسر تحرک و درهم آمیختگی است تعریفی دقیق و ثابت و علمی ساخت. (البته جالب است که بدانیم این آقایان در عین اینکه تعریف انسان را محال دانسته‌اند ولی هر یک عملاً انسان را تعریف کرده‌اند). و اینک توضیح:

1. نظریه مارکسیسم:

مارکسیسم از یک طرف انسان را (فرد، شخص) امری انتزاعی موهوم و بی ذات قلمداد می‌کند و از طرف دیگر، کار و عمل را جوهر و ماهیت او می‌داند، و بنابراین انسان را به کار و عمل تعریف می‌کند، یعنی اگر پرسیده شود که در مارکسیسم کدام صفت و ویژگی انسان برجسته و ممتاز شده است و امتیاز انسان از حیوان به چه عاملی وابسته است؟ در جواب خواهد گفت کار و عمل انسان و البته انسان موجودی عامل و کارگر خواهد بود!

1 . being with

2 . Potentiality of Being

انگلس گفته است «اقتصاددانان می‌گویند کار منبع تمامی ثروت است، اما کار بی نهایت بیش از این است، کار شرط اساسی اولیه تمامی زندگانی بشر است، آنچنان که از یک نظر باید گفت «خود انسان را نیز کار آفریده است» (آندره پی تر، 1364، ص 40).

در اینجا سه امر را باید جداگانه توضیح دهیم:

اولاً: مارکسیسم که فرد انسانی را انتزاعی و بدون ذات می‌داند، پس موجودیت و واقعیت انسان را به چه نحوی تصویر می‌کند؟

ثانیاً: مقصود آن‌ها از کار و عمل چیست، آیا کار ذهنی و فکری را هم شامل می‌شود؟

ثالثاً: چه انتقادی بر این نظریه وارد است؟

در توضیح امر اول باید گفت که انسان از نظر مارکسیسم واقعیت جمعی و موجودیت اجتماعی دارد نه فردی، لهذا آن‌ها فرد را امری انتزاعی و بدون واقعیت می‌دانند زیرا به نظر آن‌ها انسان موجودی ژنریک و صرفاً اجتماعی است، یعنی موجودیت فرد عین بستگی و ارتباطش به طبقه‌ای است که او متعلق به آن است.

مجموعه‌هایی را که فرد دارد از قبیل شعور، میل، احساس و اراده همه را از جمع و طبقه‌اش گرفته است، فرد آنچنان می‌اندیشد که طبقه‌اش می‌اندیشد، آنچنان می‌فهمد و... فرد از خودش هیچ چیزی ندارد، تو خالی است و به تعبیری، نی‌ای است که هر چه طبقه‌اش در او بدمد همان را منعکس می‌کند، با این بیان چستی فرد همان چستی طبقه‌اش است، فرد را باید با همان عاملی تعریف کنیم که طبقه‌اش با آن عامل معرفی و ممتاز می‌شود.

و در توضیح امر باید عرض کنیم که در فلسفه مارکس مقصود از کار که ذات و ماهیت انسان را تشکیل می‌دهد و انسان را می‌سازد و به تعبیر خودشان انسان را می‌آفریند، کار جمعی و طبقاتی است نه کار فردی و شخصی و همچنین مقصود از کار، کار تجسم یافته و عینیت یافته است نه کار یدی، ذهنی و درونی با این بیان که: از نظر آنان واقعیت، اصالت و موجودیت از آن طبقه است و طبقه هم رو بنایی دارد که مجموعه مذهب، اخلاق، هنر، فلسفه، حقوق، شعائر، مناسک و... را تشکیل می‌دهد و زیربنایی دارد که از ابزار تولید، شیوه تولید و شرایط تولید که مناسبات تولیدی نامیده می‌شوند تشکیل شده است.

آنچه که اصل است زیربناست و آنچه فرع و تابع است، روبناست، پس با زیربناست که این طبقه موجودیت می‌پذیرد و آنچه که سبب امتیاز این طبقه از طبقه دیگر می‌شود نوع کارش می‌باشد. پس هر طبقه با کارش شناخته می‌شود، یعنی این کار جمعی، نظم یافته و ساخت یافته است که از ذهنیت به عینیت و از درون به برون آمده است و به صورت بیل، یا گاواهن، یا تراکتور و ماشین مجسم شده است، در واقع همین ابزار تولید است که شیوه کار جمعی را متعین می‌سازد، پس اگر می‌خواهی طبقه‌ای را بشناسی باید ببینی که وابسته به کدام ابزار تولید است. و اگر می‌خواهی ببینی تو کیستی و چستی؟ باید ببینی که وابسته به کدام طبقه و کار جمعی هستی؟ و با کدام ابزار کار می‌کنی؟ ذات و جوهر تو در درون تو نیست بلکه در برون تو و در خارج از تو است! مرحوم مطهری بر این نظریه دو انتقاد اساسی دارد. می‌فرماید:

اولاً: رابطه انسان با کارش، یک رابطه یک طرفه و یک سویه نیست بلکه دو طرفه و متقابل است، انسان هم سازنده کار است و هم ساخته شده آن و این امتیاز خاص انسان است که هیچ موجود دیگری با او در این جهت شریک نیست. سازندگی انسان نسبت به کار، سازندگی ایجابی و ایجابی است اما سازندگی کار نسبت به انسان، سازندگی اعدادی و شیمیایی است، یعنی انسان واقعاً کار خویش را خلق می‌کند اما کار واقعاً انسان را خلق نمی‌کند بلکه تکرار عمل و کار زمینه رشد انسان را فراهم می‌کند. پس کار است که موجودیت انسانی دارد و ثانیاً انسان موجودی صرفاً اجتماعی نیست زیرا لازمه این فلسفه این است که انسان موجودی صرفاً پذیرنده و منفعل باشد در حالی که تاریخ زندگی انسان‌ها به وضوح چنین نظری را رد می‌کند. (مطهری، 1360، ص 102). علاوه بر این انسان با این دید هیچگاه انسان شناس و روان شناس نخواهند داشت، در حالی که علوم و تاریخ آن عکس این فرضیه را ثابت می‌کنند.

2. نظریه اگزستانسیالیزم:

اگزستانسیالیزم به معنی اصالت وجود و یا اصالت موجود ترجمه شده است در مقابل اسانسیالیزم که اصالت ماهیت است، این فلسفه بر این باور است که اصالت با انسان و چستی انسان است، انسان ابتدا هستی دارد و سپس چستی، ابتدا موجود می‌شود و

سپس ذات می‌گیرد. نوع موحد و ملحد اینان در این مسئله شریکند، و به عبارت دیگر انسان، اگزیستانسیالیست است و سایر موجودات اسانسیالیست، و به عبارت واضح‌تر، این انسان است که به خود تشخص و تعین می‌دهد و خود را می‌سازد، لذا می‌گویند انسان بر خلاف سایر موجودات که با شخصیتی ساخته و پرداخته، قبلاً تعیین شده، موجود می‌شوند، خود، خودش را می‌سازد، این خود اوست که عشق و کینه، ایشار و شجاعت، آگاهی و خودآگاهی و... را به خود می‌دهد نه کسی دیگر: خدا یا طبیعت تنها به او وجود داده و بعد او را به خود واگذار کرده و حالا اوست که با اراده و انتخاب و میل و ذوق خود، خودش را خلق می‌کند و می‌سازد و چیست می‌کند!

این فلسفه که جدی‌ترین فلسفه انسانی و اومانیستی معاصر است بر خلاف ماتریالیست‌های دیالکتیک که انسان را بازیچه جبر تاریخ و جامعه می‌دانستند، انسان را فرآورده و ساخته شده خود می‌داند و در نتیجه به آزادی، انتخاب و اراده انسان به عنوان بالاترین ویژگی انسان اعتراف می‌کند؛ پس به نظر این گروه انسان با سرنوشتی معین و از پیش تعیین شده متولد نمی‌شود، انسان با مسیری آماده شده خلق نمی‌گردد بلکه انسان خود آینده خویش است، انسان خودش برای خودش سرنوشت می‌آفریند و خودش را برای خودش مسیر می‌سازد و به خود جهت می‌دهد و البته با اختیار، با آزادی، با انتخاب و عصیان و...

سارتر گفته است: آزادی یک موجود نیست، آزادی وجود انسان است. در واقع او یک جنبش پایدار است از آنچه باید باشد، ما هرگز نمی‌توانیم بدون قید و شرط بگوییم که او هست، وی دائماً مجبور است که خودش را بسازد. (کاپلستون، 1366، ص 150).

تا اینجا معلوم شد که در فلسفه اگزیستانسیالیزم انسان موجودی بدون ذات، بدون ماهیت و بدون تشخص و در نتیجه بدون چستی و تعریف است؛ این فلسفه از دو جهت مخدوش است:

اولاً: بمانند مارکسیسم انسان را بدون ذات و حقیقت دانسته و در نتیجه او را ظرفی تهی و مومی بی‌شکل تلقی می‌کند که نسبت به همه موارد و اشکال خنثی است، هر آنچه را که انتخاب کرد همان درست و حق است و هر آنچه را رد کرد زشت و باطل. منتهی مارکسیسم انسان را فرآورده تاریخ و ملعبه ضرورت و جبر تاریخی می‌دانست و اصالت را

به طبقه و جمع می‌داند نه فرد، ولی این نظریه انسان را آزاد و مختار و با اراده می‌داند! اما چگونه، به این نحو که او با اراده خود وارد جبر طبیعت می‌شود! با اختیار خود از جبر طبیعت بیرون می‌آید و وارد جبر جامعه می‌شود، او مختار است اما نه در نفی جبرها و زندان‌ها، بلکه در انتخاب یکی از آن‌ها! در عین حال این فلسفه با اینکه بزرگترین اهانت‌ها را به انسان و مقام او دارد ولی به عنوان جنجالی‌ترین و پرجاذبه‌ترین و انسانی‌ترین فلسفه اومانیستی معاصر تلقی و ترویج شده است!

ثانیاً: این نظریه همانند مارکسیسم مبتلای به تناقض درونی شده است! از طرفی می‌گوید انسان موجود، و در وجود صرف است و ذات ندارد، حد ندارد و از طرف دیگر می‌گوید او مختار و آزاد است، البته اگر دقت کنیم می‌بینیم این فلسفه از مرحله استدلال به مرحله لفاظی و مناقشات ادبی و زبانی تنزل می‌کند.

ب: نظریه فلاسفه و علمای اسلامی

در فلسفه اسلامی انسان دارای ذات، جوهر، ماهیت و چستی می‌باشد، فصل حقیقی انسان عاقلیت و روحانیت اوست که قابل استدلال و شناخت می‌باشد و با شناخت حضوری خوب درک می‌شود. عقل در وجود انسان حقیقتی الهی و ربّانی است و نفس انسان از این جهت دارای ارزش می‌باشد. به نظر فلاسفه، عرفا و متکلمین الهی مهم‌ترین خصیصه روحانی انسان عبارت از نطق، عقل و قلب اوست و او حیوانی ناطق و متفکر و خودآگاه است. ملای رومی در همین معنی می‌گوید:

تا چه عالم‌هاست در سودای عقل	تا چه پنهان‌هاست این دریای عقل
عقل بی پایان بود، عقل بشر	بهر را غواص باید ای پسر
عقل پنهان است و ظاهر عالمی	صورت ما موج یا از وی نمی
این جهان یک فکر تست از عقل کل	عقل کل شاهست و صورتها رُسل
کل عالم صورت عقل کل است	اوست بابای هر آنک اصل قُل است
چون کسی با عقل کل کفران فزود	صورت کل پیش او هم سگ نمود

یعنی موجودیت انسان موجودیتی اندیشه‌ای و عقلی است. ابن سینا و خواجه نصیر طوسی معتقد بودند که آن بار امانتی که خدا بر دوش انسان نهاده است عقل اوست لذا هر چه این صفت قوی‌تر باشد انسان در انسانی بودن خود کامل‌تر است. انسان علم به علم،

علم به ذات خود و علم به هستی دارد و این مهم‌ترین ویژگی از نظر فلاسفه الهی است، لذا از نظر فلاسفه من انسانی، منی آگاه، مُدرک، عاقل و شاعر است.

مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

ای برادر تو همه اندیشه‌ای

از نظر قرآن کاملاً این نظریه پذیرفته می‌باشد به دلیل آیه 33-30 « و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت (فرشتگان) گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فسادانگیز و خون‌ها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو (تو را) تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم. فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. و (خدا) همه (معانی) نامها را به آدم آموخت پس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود. و فرمود: اگر راست می‌گویید از اسامی آن‌ها به من خبر دهید. گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه (خود) به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست تویی دانائی حکیم. و فرمود: ای آدم ایشان را از اسامی آنان خبر ده و چون آدم ایشان را از اسم‌هایشان خبر داد و فرمود آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمان و زمین را می‌دانم و آنچه را که آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم.». اگر فصل مهم‌تر از این بود قرآن کریم معترض آن می‌شد مسئله تعلیم و علم مهم‌ترین ممیزه انسان از سایر موجودات می‌باشد و از نظر سنت کافی است کتاب العقل و العلم الکافی مرحوم کلینی را ملاحظه کنیم، در می‌یابیم که بدون تردید عقل و علم مهم‌ترین خصیصه وجود انسان است.

ج: نظریه عرفانی الهی

عرفای الهی برجسته‌ترین امتیاز روح انسانی را مقام قلب، حب و عشق آن نسبت به ... تبارک و تعالی می‌دانند و آن‌ها جوهره انسان را از قبیل میل، گرایش و عشق می‌دانند نه درک و اندیشه، در واقع درک و اندیشه را موضوعی عرضی می‌دانند. عرفا می‌گویند موجودیت انسان موجودیت حبی و عشقی است، من و خود انسان منی است عاشق و خودیست محب. حافظ می‌گوید:

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

در ازل پرتو حسنت به تجلی دم زد

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
عقل می‌خواست کزان شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد
مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز
دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

لهذا در عرفان الهی و اسلامی توجه به قلب و دل انسان و فؤاد است که کانون عشق است و ستایش، نه صرفاً به عقل که مرکز حسابداری است، دل مرکز عواطف و گرایش‌هاست و الهی است و عقل مرکز بینش‌هاست.

عرفا معتقدند آنچه که عامل امتیاز انسان از سایر موجودات است این است که انسان محب محبوب، ستایشگر و عاشق واله اله خویش است، همه چیز انسان به عشق است، اراده او، خواهش و منیت او و تعین و تشخیص او، بنابراین در عرفان الهی صحبت از شهود و عشق است و صحبت از وصال و کشف است. (شبستری، 1371، ص 17)

نظریه عرفا هم مُلهم از آیات و روایات اسلامی است، مخصوصاً آیات و روایاتی که بوی حب و عشق و تسبیح و تسخیر می‌دهد. مثلاً «یحبهم و یحبونه»¹ و «كنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف»² و... از قرآن و سنت استفاده می‌شود که همه موجودات در حال تسبیح و تقدیس اویند و مجذوب جمال و کمال و «الی الله تصیر الامور»³ و «یسبح الله ما فی السموات و ما فی الارض»⁴

مطلب را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام به پایان می‌بریم: «افضل الناس من عشق العبادۃ و عاتقها»

مجموعه این مضامین الهام بخش عرفای الهی در نظریه خود بوده است و اینان بدست می‌آورند که جوهره وجود انسان حب و عشق الهی و کانون آن دل و قلب و فؤاد آدمی است.

1. خدا دوست دارد آن‌ها را آن‌ها هم او را دوست دارند.

2. من گنجی مخفی بودم پس دوست داشتم به اینکه شناخته شوم پس خلق کردم خلایق را برای اینکه شناخته شوم.

3. شدن و گرویدن امور به سوی خداست.

4. شناورست به سوی خداوند آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است

یگانگی و یا دوگانگی انسان

از جمله مباحث مربوط به انسان این است که آیا انسان موجودی مرکب و مزدوج است و یا واقعیتی بسیط و واحد می‌باشد؟ آیا انسان موجودی ثنوی است که از انضمام جسم و جان پدید آمده است؟ یا موجودی واحد است و همچنان که در وعاء عینیت شخصی واحد است در وعاء حقیقت هم شخصی واحد است؟ آیا صرفاً روحانی است و مجرد یا فقط جسمانی است و مادی؟ و اگر مجرد است با چه ادله‌ای تجرد نفس ناطقه ثابت می‌شود؟

همه فلسفه‌های طبیعت‌گرا و ماده‌گرا (ناتورالیسم و ماتریالیسم) در این باور هم عقیده‌اند که انسان جوهری جسمانی و مادی است و همه مظاهر انسانی از قبیل علم و ادراک، تعقل و اراده و عشق و... از شئون و مراتب همین جوهر مادی است! فلاسفه حسی و تجربی اروپا نظیر هیوم در روحانی بودن جوهر وجود انسان تشکیک کرده و حتی آن را نفی کرده است! (فروغی، 1379) در مقابل این گروه، فلسفه‌های روحی و عقلی و الهی، علاوه بر جوهر جسمانی بودن، جوهر روحانی بودن آن را هم استدلال کرده‌اند و او را موجودی در اصل روحانی و در فرع جسمانی می‌دانند. تعدادی از براهین پیرامون اثبات تجرد نفس ناطقه را متعرض می‌شویم:

برهان اول: این برهان بر یافتن وجدان فرد و ادراک روحانی مبتنی است، به این شکل که هر انسانی صرف نظر از اینکه دارای دستگاه ادراکی سالمی باشد و یا اینکه در حواس و مشاعرش اختلالی باشد، خود را یافته و وجدان می‌کند یعنی خودش نزد خودش حاضر است. هم مُدرک و هم مُدرک خود اوست و این مطلب نمایانگر این قضیه است که انسان علاوه بر بدن مادی دارای جانی روحانی است که حقیقت او را تشکیل می‌دهد و ما آن را نفس ناطقه می‌گوییم.

برهان دوم: مبتنی است بر اثبات نفس ناطقه مجرد از طریق خواص و آثار آن. به این ترتیب که انسان دارای صفاتی است که صرفاً انسانی بوده و از مختصات وی می‌باشد. مثلاً علاوه بر ادراک امور جزئی، کلیاتی را درک می‌کند و علاوه بر افعال غریزی دارای افعال اختیاری و ارادی است و همه ویژگی‌ها محفوف و پیچیده شده با قصد و انتخاب

است، بنابراین از وجود این خصوصیات پی به جوهر روحانی می‌بریم و آن هم نفس ناطقه انسانی است زیرا این امور محال است که جزیی و مادی باشد.

از نظر قرآن هم انسان حقیقتش جوهری روحانی است و از نفع روح الهی در او اینطور فهمیده می‌شود که او به ملا اعلی و ملکوت وابسته است و جانش آنجایی است. قرآن می‌فرماید: «و اذ قال ربك للملائكة اني خالق بشراً من صلصال من حمأ مسنون فاذا سويته و نفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين»¹ و در سوره سجده آیه 7 و 8 «الذی احسن کل شیء خلقه و بدأ خلق الانسان من طین ثم جعله نسله من سلالة من ماء مهین ثم سوّاه و نفخ فيه من روحي»².

ارتباط روح و نفس با بدن مادی

1. نظریه قبلیت نفس و بعدیت بدن (نظریه مرغ و قفس): این نظریه که توسط فلاسفه اشراق و متکلمین مطرح شده است و مخصوصاً افلاطون آن را دامن زده است، قدیمی‌ترین و ریشه‌دارترین نظری است که در زمینه کیفیت رابطه روح (نفس) و بدن ابراز شده است. افلاطون معتقد بود که روح جوهری است بالفعل که قبل از تعلق به بدن طبیعی در عالم دیگری موجود بوده و پس از تکوین جسم طبیعی و تهیة بدن، از عالم خود تنزل یافته و به بدن تعلق گرفته است. (البته باید توجه داشت که کلمات افلاطون متشابه است فقط از ظاهر کلامش اینطور به نظر می‌رسد و در واقع این نظریه آشیانه‌ایست سفلی، روح (نفس) در مثال مرغی است ملکوتی و جسم طبیعی قفسی است ناسوتی، و علاقه و ارتباط آن‌ها عرضی و اعتباری است (البته عده‌ای از عرفای الهی هم اینطور نظر می‌دهند).

2. نظریه توأمیت این دو (ماده و صورت): پس از افلاطون، ارسطو متوجه این نظریه بوده است که رابطه نفس و بدن به مراتب عمیق‌تر و جوهری‌تر از این است که افلاطون قائل است، لهذا ارسطو رابطه نفس و بدن را از نوع علاقه صورت با ماده مطرح می‌کند.

1. و یاد کن هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من بشری را از گلی خشک از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید پس وقتی آن را دست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او سجده کنید.
2. همان کسی که هر چیز را آفریده است نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد سپس (تداوم) نسل او را چکیده از آبی پست قرار داد.

به دنبال همین مطلب دیگر در فلسفه ارسطو از اینکه نفس جوهری قدیم و بالفعل باشد اثری نیست، نفس قدیم نیست بلکه حادث است. در آغاز کار قوه و استعداد محض است و سپس در همین جهان و با حرکت بدن طبیعی سیر کمالی خود را ادامه می‌دهد و به فعلیت می‌رسد. این دو نظریه از آنجایی که بر معیت و مصاحبت نفس و بدن تأکید دارد و نفس را جوهری متکامل و فعلیت پذیر تلقی می‌نماید قابل توجه بوده و هست.

3. نظریه حدوث جسمانی و بقای روحانی نفس: نظریه حرکت جوهری ملاصدرا که اشیاء را ذاتاً متحول و باطناً متغیر و پویا می‌دانست سبب نسخ و مردود شدن نظریه ارسطو گردید. طبق این فلسفه اشیاء دائماً فعلیتی جدید و صورتی تازه پذیرفته و ذاتی نو می‌یابند. فعلیت‌های جدید بر روی فعلیت‌های گذشته و صورت‌های تازه بر صور قبلی و شدیدتر و کامل‌تر از مرحله گذشته آن است. پیدایش و تکون انواع موجودات هم از طریق همین قانون حرکت است، بنابراین اشیاء در حرکت نهادی، درونی و جوهری در یک مرحله جمادند و بعد نبات و بعد حیوان و بعد انسان، پس انسان واجد همه فعلیت‌های موجودات گذشته می‌باشد. روی این حساب مبدأ تکون نفس ماده طبیعی است و سپس بر اثر حرکت جوهری بقای روحانی پیدا می‌کند و با ملکوت عالم هم افق می‌شود و با این نظریه بلند از ملاصدرا، این مسئله آشکار می‌شود که بین نفس و بدن دوئیت نیست بلکه اتحاد و یگانگی است.

3. چگونگی انسان: الانسان کیف هو؟

خواص اشتراکی و خواص اختصاصی

انسان به عنوان کامل‌ترین مخلوق و پیچیده‌ترین موجود از همه کمالات و فعلیت‌ها و آثار موجودات مادون خود بهره‌مند است. او دارای جوهر طبیعت است و طبعاً خواص طبیعی را داراست. و همچنین دارای جوهر نفس حیوانی است و یقیناً صفات همه موجودات زنده و ذی‌حیات را واجد است و بالاخره او دارای جوهر عقل و قلب و روحی انسانی است و از خصایص و ویژگی‌های انحصاری بهره‌مند است. پس یک سلسله از صفات و کمالات انسان اشتراکی بوده و دسته‌ای هم اختصاصی می‌باشد.

1. خواص طبیعی: این خواص به جوهر طبیعی انسان مربوط می‌شود. در فلسفه کهن در قسمت طبیعیات بیش‌ترین قسمت بحث پیرامون این جوهر است که به جوهر جسم طبیعی معروف است و بحث پیرامون عناصر چهارگانه طبیعت می‌شود که عبارتند از آب و خاک و هوا و آتش، البته این عناصر امروزه به صورت جدول مندلیف مطرح است و خصوصیات آن‌ها مورد بحث فیزیک و شیمی است. کلاً انسان ویژگی‌های عناصر را دارد و در نتیجه اکثر آن‌ها را در خود به صورت مرکب دربرگرفته است. بحث پیرامون این مسئله فعلاً در اینجا ضروری نیست.

2. خواص حیاتی و حیوانی: انسان به عنوان موجودی ذی حیات و زنده از خواص و آثار علمی حیات برخوردار است مثل تعذیه، غلبه بر محیط، رشد و نمو، تحریک پذیری، محافظت بر ذات و تولید مثل و... که البته بحث پیرامون این خواص هم تا حدودی محدوده کاری ما نیست و فقط چند خاصیت از خواص حیوانی او را توضیح می‌دهیم.

امتیاز ویژه انسان برخورداری از غرایز است. غریزه عبارت است از استعداد و مهارتی که حیوان در بدو تولد واجد آن بوده و بدون یادگیری و آموزش قبلی، آن را به کار می‌گیرد. حیوانات با برخورداری از غرایز، رفتاری غیراکتسابی و مشابه داشته و در مسیر معین و از پیش مشخص شده خود سیر می‌کنند. به طور کلی خصوصیات غریزی عبارتند از: 1. نیاز به یادگیری ندارند، 2. در تمام افراد یک نوع زنده وجود دارند، 3. در تمام افراد یک نوع زنده یکسان هستند، 4. در مراحل زمانی خاصی از رشد و تکامل موجود زنده ظاهر می‌شوند، 5. قابل از بین رفتن نیستند، 6. با تغییر وضع محیط تغییر پیدا نمی‌کنند، 7. در همان لحظه ظهور از مهارت لازم برخوردار بوده و تدریجی نیستند، 8. همه غرایز کاملاً مشخص و جنبه زیستی دارند (شعاری نژاد، ص 100).

حیوانات هر چه پیچیده‌تر و کامل‌تر می‌شوند قابلیت یادگیری و ملکه‌پذیری آن‌ها بیش‌تر می‌شوند به گونه‌ای که گاه آثار و اعمال عجیبی از آن‌ها بروز می‌کند. استاد مطهری (ره) درباره امیال و ادراکات حیوانی می‌گویند: «اولاً آگاهی حیوان از جهان تنها به وسیله حواس ظاهر است از این رو سطحی و ظاهری است، به درون اشیاء نفوذ نمی‌کند و ثانیاً فردی و جزئی است، از کلیت و عمومیت برخوردار نیست، ثالثاً منطبقه‌ایست و رابعاً زمانی و حالی است» (مطهری، 1370).

3. خواص انسانی (فطریات): واژه فطرت اختصاصاً در مورد انسان به کار می‌رود و امور فطری یعنی اموری که صرفاً انسانی است و در واقع انسان از حیث اینکه فطرت و فطریات دارد از تمامی موجودات دیگر کامل‌تر است. مولوی می‌گوید: (مثنوی، دفتر سوم، 1360).

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم به حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملایک بال و پر
وز ملک هم بایدم جستن زجو	کل شی هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک پران شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم چون ارغنون	گویدم که انا الیه راجعون

و شیخ محمود شبستری می‌گوید:

چهار اضداد در طبع مراکز	به هم جمع آمده کس دیده هرگز
مخالف هر یکی در ذات و صورت	شده یک چیز از حکم ضرورت
موالید سه گانه گشت از ایشان	جماد آنکه نبات آنگاه حیوان
	(گلشن راز، ص 33)

(33)

تا اینکه می‌گوید:

جهان را سراسر در خویش می‌بین	هر آنچ آید به آخر پیش می‌بین
در آخر گشت پیدا نقش آدم	طفیل ذات او شد هر دو عالم

واژه فطرت از واژه‌های اختصاصی انسان شناسی اسلام است و در سایر مذاهب و مکاتب تقریباً سابقه‌ای ندارد. مرحوم مطهری کاملاً معتقد به این معنی است که فطرت خاص قاموس قرآن است. واژه فطرت بر وزن فعله که در قرآن استعمال شده است «فطرة الله التي فطر الناس عليها» به معنی خلقتی ابداعی و آفرینشی بدون سابقه است. لهذا وقتی

می‌گوییم انسان دارای فطرت است یعنی به گونه‌ای و به هیأتی آفریده شده است که سایر مخلوقات چنین آفریده نشده‌اند. او بی همانند آفریده شده است: «ان ا.. خلق آدم علی صورته» او جوهره‌ای الهی و خاص دارد آیت عظمای الهی است.

تو بودی عکس معبود ملایک از آن گشتی تو مسجود ملایک

(گلشن راز، ص 33)

به هر حال فطرت امری است تکوینی نه اعتباری، ذاتی و جبلی است نه عرضی و اکتسابی، در انسان این ذات دو شاخه دارد، شاخه‌ای عقلی که به فطریات عقل معروفند و شاخه‌ای قلبی که به فطریات قلب مشهورند، یعنی انسان هم دارای پیشنهادی فطری است و هم دارای گرایش‌های فطری. (ملا صدرا، ج 7)

مرحوم مطهری می‌فرماید: «هرگاه یک امری برای ما فطری باشد دلیل ما بر فطری بودنش این است که خود فطری بودنش را در ضمیر خودمان می‌یابیم. این نظیر بدیهیات اولیه است، بنابراین تعجبی ندارد که کسی بگوید ما یک سلسله امور فطری داریم و فطری بودن اینها را در ضمیر خودمان وجدان می‌کنیم یعنی هیچ نیازی به دلیل و برهان نداریم و این است معنای فطری بودن چیزی» (مطهری، 1361، ص 27).

ادراکات فطری

فطریات انسانی را می‌توان به دو بخش ادراکات و تمایلات تقسیم نمود زیرا خصایص فطری انسان یا از مقوله درک و علم است و یا از مقوله میل و خواهش است. مقصود از ادراکات فطری آن دسته از آگاهی‌ها و معلوماتی است که مستقیماً ناشی از عقل بوده و احتیاج به حواس ندارد. به این معنی که انسان از دسته‌ای از آگاهی‌ها و ادراکاتی برخوردار است که از طریق حواس و قوای حسی به دست آورده است. این معلومات را معلومات حسی و یا محسوسات می‌نامیم. دسته‌ای دیگر از آگاهی‌های انسان عبارت از ادراکات حسی‌ای می‌باشد که در خزینه خیال و حافظه ذخیره شده و بعدها به خاطر آورده می‌شود، حیوان در این دو بخش با انسان مشترک بوده است و از قوای حسی و خیالی برخوردار است. دسته سوم از آگاهی‌ها و معلومات انسانی، ادراکات کلی‌ای که دارای

شمول و عمومیت بوده، افراد و مصادیق فراوانی را شامل می‌شوند. اما دسته‌ای دیگر از مُدرکات و مفاهیمی یافت می‌شوند که صرفاً از عقل سرچشمه گرفته و با قوه عاقله درک می‌شوند. اینها که بدیهیات عقلی یا ادراکات فطری نامیده می‌شوند از ادراکات اختصاصی انسان بوده، و تنها انسان از این بینش و درک بهره‌مند می‌باشد. پس تمام بحث در این است که آیا انسان از یک دسته از آگاهی‌هایی برخوردار است که منشأ درونی و انسانی داشته باشد و یا اینکه، تمام معلومات انسان منشأیی بیرونی داشته و انسان بدون آن‌ها خالی و پوچ است. ادراکات و معلومات انسان به دو بخش تصورات و تصدیقات قابل تقسیم است. در بخش تصورات به دو گونه تصورات کلی برخورد می‌کنیم که تفاوت ظریفی با هم دارند، برخی از این مفاهیم اگر چه کلی‌اند ولی قوه عاقله آن‌ها را از قوای حسی دریافت کرده و پس از تجرید به صورت یک معنای معقول درآورده است. از این مفاهیم به معقولات اولیه فلسفی تعبیر می‌شود. مفهوم انسان از تجرید حسن و حسین و مریم و ... پدید آمده است، برخی دیگر از مفاهیم عقلی از قبیل مفهوم وجود و عدم، وحدت و کثرت و... اگر چه مفاهیمی کلی و انتزاعی‌اند ولی مستقیماً از تجرید محسوسات تشکیل نشده‌اند بلکه قوه عاقله خود به درک این مفاهیم نائل آمده است. این مفاهیم به معقولات ثانوی فلسفی معروف شده‌اند.

در باب تصدیقات هم به یک سلسله قضایایی برخورد می‌کنیم که به قضایای بدیهی و اولی موسوم می‌باشند مثل اجتماع نقیضین محال است. انسان این گونه قضایا را بدون کمک از بیرون می‌فهمد و همین قضایا را پایه و اساس فهم خود قرار می‌دهد و نوع این قضایا بدیهی و جزء فطریات عقل انسان است. پیرامون این مطالب نظریاتی وجود دارد که به عرض می‌رسانیم:

1. نظر حسیون: همه فلسفه‌هایی که قوه عاقله و تفکر عقلانی انسان را مورد انکار قرار داده‌اند ادراکات مستقل عقلانی را هم نفی و یا به نحوی به ادراکات حسی محسوسات بازگشت داده‌اند. حسیون با همه تفاوت‌های فلسفی و معرفت‌شناسی خود، در واقع در این بیان جان لاک هم عقیده‌اند که «در عقل چیزی نیست که قبل از آن در حس وجود نداشته باشد». به نظر حسیون تصورات فطری ذاتی معنی ندارد. و کار عقل جز تجرید و تجزیه و ترکیب آنچه از راه یکی از حواس وارد ذهن می‌شود نیست. همه

آگاهی‌های انسانی و همهٔ معلومات بشری صورت‌های بیرون است در درون و کمال انسان این است که خارج و محیط را خوب عکسبرداری کند!

2. نظریهٔ عقلیون: فلاسفهٔ عقل گرا به تحقق قوهٔ تعقل و ادراکات عقلی گرایش دارند، دارای دیدگاه‌های متفاوتی در کیفیت و چگونگی پیدایش ادراکات فطری می‌باشند ولی همهٔ آن‌ها در این امر هم عقیده‌اند که انسان دارای یک سلسله شعورها و فهم‌هاییست که ریشه‌های فوق حسی و ماقبل تجربی دارد. انسان این مفاهیم و قضایا را درک و وجدان می‌کند و حیوان آن را نمی‌فهمد و نمی‌یابد پس این درک‌ها انسانی است. اصالت انسان به این است که از خود جوهری داشته باشد که بتواند به فهم یک سلسله معلومات نایل شود. (طباطبایی، ص 10)

البته فلاسفه اسلامی اگرچه با پذیرش ادراکات فطری در زمرهٔ عقلیونی چون کانت و دکارت قلمداد می‌شوند در کیفیت حصول و پیدایش این ادراکات با سایر نحله‌ها اختلافاتی دارند. فلاسفهٔ اسلامی معتقدند که انسان در بدو تولد از هیچگونه ادراکات فطری بالفعلی برخوردار نبوده بلکه تنها بالقوه معرفت‌های فطری را دار می‌باشد. او در ابتدای تولد خود فهم اولی ندارد ولی می‌تواند در آینده به این فهم برسد و آرام آرام این بدیهیات و آگاهی‌های بدیهی برای او حاصل شود. بحث از این مطالب در کتب فلسفی و کلامی و عرفانی باید دامن زده شود انشاء...

گرایش‌های فطری

در بحث گرایش‌های فطری می‌خواهیم بگوییم که انسان یک سلسله تمایلاتی دارد که فطری و ذاتی اوست، او از این کشش‌های اختصاصی بهره‌مند است و سایر مخلوقات واجد آن‌ها نیستند. ما از میان گرایش‌های انسانی تنها به ذکر پنج گرایش بسنده می‌کنیم:

1. حقیقت‌جویی و علم‌گرایی: این میل از طریق سؤال و پرس و جوی فراوان دوران کودکی ظاهر می‌شود. میل به فهم واقعیت‌ها و سؤال از کیفیت پدید آمدن پدیده‌ها و ارتباط آن‌ها با هم از زمان کودکی آغاز می‌شود و همهٔ اینها ناشی از این گرایش است.
2. خلاقیت و ابداع: انسان فطرتاً موجودی مبتکر و آفریننده است. آفرینندگی اختصاص به بخش‌های علمی و فنی ندارد بلکه در بخش فکری و نظری هم مطرح است.

3. زیبایی گرایی و جمال و هنرخواهی: انسان موجودی است که هنر و جمال و زیبایی را دوست دارد و شیفته و دلباخته آن است و شاید این گرایش بیشترین ظهور را در زندگی اکثر انسانها داشته باشد.

4. فضیلت خواهی و وجدان اخلاقی.

5. عشق و پرستش: که این دو از عالیترین و زیباترین گرایشات انسانی در طول تاریخ نزد انسانهای کامل می باشد.

انسان شناسی و ضرورت آن در مدیریت سازمانها

مدیریت و نحوه اداره سازمانها، الزامات و اقتضائات فراوانی دارد که بدون توجه به آنها نمی توان به طور کارآمد وظایف مربوطه را به خوبی انجام داد. یکی از آن الزامات شناخت انسان به روش علمی و فلسفی است. اگر درک صحیحی از ماهیت وجودی بشر نداشته باشیم نمی توانیم به درستی رفتار او را هدایت کنیم. افراد انسانی رکن بسیار مهم سازمانها محسوب می شوند و چنانکه صاحب نظران مختلف گفته اند منابع انسانی از همه انواع دیگر منابع مهم ترند. پس ضرورت دارد که بعنوان تدارک پیش زمینه های مدیریت صحیح به درکی علمی از انسان نائل گردیم. به همین دلیل است که امروزه در دوره های عالی مدیریت درسی را به «عنوان مبانی فلسفی تئوری های مدیریت» گنجانده اند تا پژوهشگران به پیش زمینه های فکری که می تواند بنیان و اساسی برای تفکر مدیریتی باشد دست یابند. علم انسان شناسی از این جهت که در شکل گیری مبانی فکری مدیران مؤثر است می تواند نقش مهمی را داشته باشد.

نتیجه

تا انسان در تمامی ابعاد وجودی شناخته نشود نحوه خطاب الهی نسبت به او مبین نخواهد شد و راه آشکار کردن تناسب بین خطابات الهی با انسان منحصرأ در آنتروپولوژی و شاخه های آن نهفته است، پس از تبیین این موضوع است که اتحاد بین دین و عرفان و حکمت با انسان خود را ظاهر می کند و با ظهور این قضیه پرده از اسرار تخاطب در قرآن و عرفان و حکمت برداشته می شود و فهم این موجود اسرارآمیز تا حدودی معین می شود.

منابع و مأخذ:

1. ابن مسکویه، تهذیب الاخلاق، چاپ بیدار، 1367.
2. پی‌تر، آندره، مارکس و مارکسیسم، چاپ دانشگاه تهران، 1364.
3. جوادی آملی، عبدالله، انسان در اسلام، چاپ رجاء، سال 1370.
4. حائری یزدی، کاوش‌های عقل نظری و عملی، چاپ مرکز نشر، 1361.
5. حسن‌زاده آملی، حسن، انسان و قرآن، چاپ الزهراء، سال 1367.
6. حلبی، انسان‌شناسی چاپ شرکت انتشار، 1365.
7. شبستری، گلشن راز، چاپ زوار، 1371.
8. شعاری نژاد، روان‌شناسی عمومی.
9. صدر نبوی، انسان‌شناسی فلسفی، چاپ دانشگاه تهران، 1365.
10. طباطبایی، محمدحسین، الانسان، چاپ و نشر کتاب، سال 1360.
11. فارابی، فصوص، چاپ انجمن فلسفی، 1363.
12. فروغی، سیر حکمت در اروپا، بحث هیوم، نشر البرز، 1379.
13. قونوی، مفاتیح الغیب، چاپ ترکیه، 1990م.
14. کاپلستون، تاریخ فلسفه، ج 1 و 5 و 7 و 8 و 9، چاپ سروش، 1364.
15. مثنوی، دفتر سوم، چاپ امیرکبیر، 1360.
16. محی‌الدین عربی، فصوص چاپ بیدار، سال 1365.
17. مصباح یزدی، محمدتقی، انسان‌شناسی، چاپ مؤسسه در راه حق.
18. مطهری، مرتضی، انسان و ایمان، چاپ صدرا، 1370.
19. مطهری، مرتضی، جامعه و تاریخ، چاپ جامعه مدرسین، 1360.
20. مطهری، مرتضی، انسان کامل، چاپ صدرا، سال 1365.
21. مطهری، مرتضی، جهان بینی، ج 1 و 2 و 3 و 5 و 7، چاپ صدرا، 1367.
22. ملاصدرا، مفاتیح الغیب، چاپ مرکز مطالعات فرهنگی، 1368.
23. ملاصدرا، اسفار، ج 3، دارالکتب الاسلامیه.
24. مولوی، مثنوی چاپ امیرکبیر، سال 1360.
25. نسفی، انسان کامل، چاپ انجمن فلسفی، 1990 م.

راهنمای درخواست اشتراک

اگر خواستار اشتراک مجله فرهنگ مدیریت (چهار شماره در سال) هستید:

- برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.
- حق اشتراک (مبلغ 40/000 ریال) را به حساب 90645 نزد بانک ملی شعبه مرکزی قم به نام پردیس قم - دانشگاه تهران قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی واریز نمایید و فیش آن را به همراه برگ درخواست اشتراک به آدرس دفتر مجله ارسال نمایید.
- فتوکپی رسید بانکی را تا پایان دوره اشتراک نزد خود نگه دارید.
- از ارسال وجه نقد بابت اشتراک خودداری نمایید.
- در صورت عدم دریافت نشریه تا 20 روز پس از انتشار آن، موضوع را تلفنی (شماره 6641023) اطلاع دهید.



برگ درخواست اشتراک مجله فرهنگ مدیریت

نام و نام خانوادگی متقاضی:

نشانی:

کد پستی: (کد پستی را حتماً درج نمایید.)

صندوق پستی: تلفن:

شماره‌های مورد تقاضا:

***A Survey on the organizational culture between the
Board of science and engineering colleges of
university of Tehran***

Manouchehr shojaii, ph.D
Farzad Ziviyar
Reza Gholam ali zadeh
Hassan Esmaeeli Bidhendi

Regarding the importance of organizationla culture we hare tried in this article to consider and explain the organizational culture that is dominant on the board of science and engineering colleges of university of tehran.

To a ccomplish this goal there are twomain tyothesis the and four sub – hypothesis that have been studied in the research.

Based upon different models for culture, a questionair was designed in two sections (general and personal). In the process of research there were 108 fulfilled questionnaire that were analysed with SPSS and the results suggest that the dominant culture in the considerd population and sample is the involvement culture whereas the best culture for colleges is Entrepreneurial as Educational and research organization.

Key word:

Organizational culture, Entrepreneural culture, Involvement culture, Bureacratic culture. Mission culture.

***Organizational Citizenship Behavior:
from theory to Practice***

Seyed Mohammad MoghimIn

this article we had tried to define Organizational Citizenship Behavior and its importance as well as review on the literature of Organizational Citizenship Behavior. History of Organizational Citizenship Behavior and its definition from different viewpoints of various scientists, types of Organizational Citizenship Behavior with regard to the classifications and the factors which influence Organizational Citizenship Behavior is discussed In this Survey. In the other part of the article, the research methodology is described that encompasses hypothesis, research methodology, the population and the sample are explained and with respect to the mentioned issues Research findings are analyzed through descriptive and inferential statistics; at the end, according to results of statistical test the conclusions are presented.

Key Words:

Conscientious, Extra - role behavior, Organizational Citizenship Behavior (O.C.B) , Civic Virtues, Altruism, Sportsmanship, Courtesy.

Factors influencing upon Organizational Mortality

Hassan, Mirzaii, ph.D
Mohammad Hosin Rahmati

There are several factors that threaten an organization's viability. These factors mainly are considered under the field of organizational demography and ecology.

Experiences of some researches in other countries on organizational mortality could be summarized and categorizes in three main factors as follow:

Context factors: factors out of organization and harmful like environmental competition, resource partitioning and vital events.

Content factors: refer to decision makers and human resource in organization that include management and founders.

Co-structure factors: comprise several identifying factors such as organization age, size, type of industry, geographical location, and product portfolio.

This essay is trying to present a new model for organizational mortality by review on the findings of empirical researches has been conducted in other countries. At the end of essay there are some key points for administrating mortality period in organization.

Key words:

Organizational mortality, Organizational Demography, Organizational Ecology, Organizational Lifecycle, Viability, organization Age, Organization Size.

Management Effectiveness in Qom's Research Centers

Alinaghi Amiri, ph. D

Research Centers in Iran and especially in Qom have been established to solve the existing and potential problems of Islamic Republic of Iran including cultural, political, scientific and social problems. There is no doubt about the importance of these centers but the more important is their managerial effectiveness in these centers. Thus, this issue will be studied in this article.

The model encompasses three dimensions: the first dimension refers to organizational and managerial levels; second contains the activities of these centers such as basic, applied and development researches; and finally the third dimension is about indicators of effective management in research centers.

The basic hypothesis is defined as follows:

There is not a significant relationship between existing and future situations of managerial effectiveness in Qom's research centers. Other hypotheses are formed, emphasizing on managerial functions such as planning, organizing, directing and controlling.

This study is an applied research. Research method is descriptive and the tools for data gathering contain interview, observation, survey in documents and questionnaire.

Key words:

research centers, effectiveness, management, managerial functions, research basic research, applied research, development research.

***Entrepreneurship style, environment munificence
and organization performance.***

Ghanbar Elyasi, ph.D

The congruence of entrepreneurship, environment munificence and organizations' performance with configurational approach is one of the most important research debates in the field of Entrepreneurship.

In this article, based on the roles of Entrepreneurship and Adaptive styles, used in rich & lean environment, the performance of organizations has been studied.

The results of the research indicate that using entrepreneurship style in high-munificence environment is more effective than low-munificence environment.

Key words:

Entrepreneurship style, Environment munificence, Organization performance

***The philosophy of anthropology in the
perspective of supreme theosophy***

Yahya Kabir

The human being is the axis of the existent world and without correct and logical analysis of him any kind of interpretation over the world would be unclear and useless. Consequently, anthropologists, sociologists and philosophers of existentialism have devoted lots of their time and attempt to the matter. Moreover, they have introduced anthropology as the foundation of understanding the existence and they have written so much about it that as if it is the gate of the humanities and non-humanities. So the present article is going to illuminate the anthropology in the perspective of the sciences, religions, philosophy, and gnosis; in addition to clarifying-within the finding of the author-the internal and external human's dimensions. It is hoped that it will be a new step to develop the relevant subjects and deserve scholars considering.

Keywords:

human being; primordial nature; inclination; existence; theosophy; gnosis; revelation, organization, management.

Contents

A Survey on the organizational culture between the Board of science and engineering colleges of university of Tehran 1

Manouchehr shojaii, ph.D

Farzad Ziviyar

Reza Gholam ali zadeh

Hassan Esmaeeli Bidhendi

Organizational Citizenship Behavior: from theory to Practice 2

Seyed Mohammad Moghimi, ph.D

Factors influencing upon Organizational Mortality 3

Hassan, Mirzaii, ph.D

Mohammad Hosin Rahmati

Managenent Effectiveness in Qom's Research Centers 4

Alinaghi Amiri, ph.D

Entrepreneurship style, environment munificence and organization performance 5

Ghanbar Elyasi, ph.D

The philosophy of anthropology in the perspective of supreme theosophy 6

Yahya Kabi

❧ *Quarterly Of Management Culture* ❧

Publisher

University Of Tehran – University college Qom
Management Faculty

Editor in Chief

Hosein Khanifar, Ph.D.

Editor

Hassan Zarai Matin, Ph.D.

Editorial Board

Seyed Mahdi Alvani, Ph.D.

Mohammad Saeed Taslimi, Ph.D.

Ali Akbar Farhangi, Ph.D.

Aboul Hassan Fagihi, Ph.D.

Ali Rezaian. Ph.D.

Adel Azar, Ph.D.

Hassan Zarai Matin Ph.D

Aboul fazl Sohrabi, Ph.D.

Seyed Mohammad Mahmoudi, Ph.D.

Internal Director

Hadi Ghafoorian

Address: University Of Tehran – University college Qom.

P.o. Box: 357. old

Tehran – Qom Road. Islamic Republic of iran. Tel: 6166119

cultman@Oc.ut.ac.ir

